

معلول ایرانی که ۱۳۰ اختراع دارد



بینید چه می‌شود!» این جمله امیر آدم را یاد فیلم سوپرستار می‌اندازد، اما زندگی امیر خیلی فیلم‌تر از این حرف‌هاست. امیر می‌گوید باید زیاد از او سوال کنیم چون همه چیز را خلاصه می‌کند. با لبخند تلخی از دنیا آمدنش تعریف می‌کند؛ انگار امیر دوست دارد قبل از هر چیز درباره معلولیتش صحبت را آغاز کند.

امیر ۳۰ ثانیه دیر به دنیا آمد، و در این ۳۰ ثانیه نتوانست نفس بکشد، و همین ۳۰ ثانیه لعنتی باعث شده فلج مغزی شود. خانواده امیر وقتی پسرشان یک ساله می‌شود می‌فهمند پسرشان معلول است؛ آنقدر اوضاع امیر وخیم بوده که حتی نمی‌توانسته سرش را تکان بدهد، پس به همین خاطر از یک سالگی پایش به فیزیوتراپی باز می‌شود، تا ۱۳ سال برای انجام کوچکترین حرکتی نیاز به تمرین‌های سخت داشته باشد.

امیر تا ۱۴ سالگی به فیزیوتراپی می‌رفت تا اینکه توانست راه برود. راه رفتن شاید بدیهی‌ترین کاری باشد که آدم‌های عادی انجام می‌دهند و از بچه‌های یک ساله هم بر می‌آید، اما امیر برای بدست آوردن بدیهی‌ترین حرکت ۱۳ سال تلاش کرده تا دکترا راه رفتنش را یک معجزه بدانند. راه رفتن برای بیماران فلج مغزی یا به اصطلاح CP یک آرزوی دست نیافتنی است که امیر توانسته به آن برسد.

اختراعاتی که امیر از هرکدامشان که اسم می‌برد نمی‌توانیم تناسبی بین آنها با شرایطش پیدا کنیم اما او کنار همه حرف‌هایش می‌خندد و یک جمله را مدام تکرار می‌کند: «این که چیزی نیست.»

گزارش از: باشگاه خبرنگاران جوان

امیر رضایی مخترعی است که با وجود ابتلا به بیماری فلج مغزی توانسته ۱۳۰ اختراع کاربردی را ثبت کند. در انتهای یک راهرو کوتاه اتاق کوچکی است که پسری با لباس چهارخانه روشن، شلوار جین و موهای شانه زده آنجا نشسته است. پسری که وقتی می‌خواهیم وارد اتاقش شویم با زحمت نیم خیز می‌شود و با لبخند تحویلیمان می‌گیرد. سعی می‌کند مودب روی صندلی بنشیند تا مصاحبه را آغاز کنیم و لرزش دستانش را کنترل می‌کند. دست‌هایی که حتی نمی‌توانند یک لیوان آب را برای خودش بردارند، چه برسد به اینکه حتی یک پیچ را سفت کنند.

اما از درودیوار این اتاق تقدیرنامه می‌بارد. تقدیرنامه‌هایی که منظم کنارهم چیده شدند و رویشان اسم «امیر رضایی» بزرگ نوشته شده تا بیشتر باورمان شود پسر ۲۸ ساله و معلولی که روبرویمان نشسته توانسته ۱۳۰ اختراع داشته باشد.

انگار امیر دوست دارد قبل از هر چیز درباره معلولیتش صحبت را آغاز کند. امیر ۳۰ ثانیه دیر به دنیا آمد، و در این ۳۰ ثانیه نتوانست نفس بکشد، و همین ۳۰ ثانیه لعنتی باعث شده فلج مغزی شود.

من یک ببر مردادی هستم

معرفی امیر با یک جمله آغاز می‌شود که آن را با افتخار می‌گوید: «من مردادی هستم، مرداد سال ۶۵، حالا فکر کن مردادی باشی و سال ببر هم به دنیا بیایی، دیگر

در دانشگاه بچه ها کولم می کردند

آقای بیر ۹ ساله به مدرسه رفته و به قول خودش نه اینکه به خاطر فیزیوتراپی باشد، بلکه به خاطر کمبود مدارس معلولین مجبور شده دو سال دیرتر به مدرسه برود و با خوشحالی می گوید که هیچ فرقی بین کتابهایشان با بچه های عادی نبوده است. تمام امتحانات نهایی شان هم مشترک بوده و تنها تفاوتشان با بچه های عادی این بود که تعداد دانش آموزان مدرسه بسیار کم بود و در مدرسه افرادی وجود داشتند که در رفت و آمد به بچه ها کمک می کردند.

امیر یادی هم از دوستان قدیمش می کند و از معلولیت هایشان می گوید و نسبت معلولیتشان را با خودش می سنجد: در در دبیرستان رشته ریاضی را بسیار دوست داشتم اما معلولین، فقط می توانستند رشته علوم انسانی بخوانند؛ چون تئوری است و نیاز به کمک کسی ندارد؛ به خاطر همین انسانی خواندم و در دانشگاه مدیریت دولتی قبول شدم. وقتی درست حدس می زدم که امیر چه سالی وارد دانشگاه شده از اینکه فکر نکرده ام پشت کنکور مانده بسیار خوشحال می شود و مدام تاکید می کند: «من مستقیم از مدرسه به دانشگاه رفتم.» در دانشگاه همکلاسی ها همه هوای امیر را داشته اند و به شدت تحت تاثیرش بودند. کمکش می کردند و آخر ترمی به او جزوه می دادند تا امیر خیالش از درس خواندن راحت باشد. دانشگاه

رفتن برای امیر خیلی هم آسان نبوده و هیچ دل خوشی از صندلی های چوبی دانشگاه که نشستن را برایش سخت می کرده ندارد. «مسئول پژوهشکده دانشگاه، رابطه اش با من بسیار خوب بود و خیلی مرا دوست داشت و یک جورهایی مرا افتخار دانشگاه می دانست، چون فهمیده بود که من به خاطر اختراعاتم کلی مقام کشوری دارم. اوایل دانشجویی خوش می گذشت، ولی به مرور خسته شدم چون رفت و آمد برایم بسیار سخت بود. این خستگی امیر را نا امید نکرد و توانست ۷ ترمه درسهایش را تمام کند و از دانشگاه خلاص شود، اما وقتی تعجب ما را می بیند بلافاصله می گوید: «این که چیزی نیست من می خواستم ۶ ترمه تمام کنم.» درس خواندن و دانشگاه رفتن امیر با وجود ناتوانی جسمی اش هنوز برایم سوال است که می گوید:

«من روی زمین درس می خوانم و کتابهایم را ورق می زنم. در دانشگاه هم آخر ترم جزوه دوستانم را می گرفتم. روابط عمومی من بسیار خوب بود و دوستان خوب زیادی داشتم. در دانشگاه زمانی که آسانسور خراب می شد بچه ها با خوشحالی من را کول می کردند و به طبقات مختلف می بردند.» با اینکه خیلی ها از ادامه تحصیل امیر حرف می زنند اما امیر هیچ وقت دیگر دلش نخواسته برای ادامه تحصیل به دانشگاه برود و به قول خودش نخواسته وقتش را تلف کند چون کارهای مهم تری دارد.

راه را از ۷ سالگی پیدا کردم

امیر ۱۳۰ اختراع ریز و درشت دارد که وقتی از آنها می پرسیم بر می گردد به ۱۹ سال پیش تا همه چیز را از صقر تعریف کند: «۷ ساله بودم که یک روز از خواهرم پرسیدم مخترع یعنی چه؟ خواهرم گفت یعنی کسی وسیله ای را تولید کند که قبلا وجود نداشته. آن موقع توی آن سن و سال برای خواهرم مثال زدم مثلا جاروبرقی که خودش آشغال ها را جمع کند؟ و بعد خواهرم حرفم را تایید کرد.

دو سال پیش در یک مقاله اینترنتی خواندم که چنین جاروبرقی در آمریکا تولید شده است چیزی که من در ۷ سالگی دنبالش بودم.» امیر از ۷ سالگی از مخترع ها خوشش می آمده و به قول خودش هنوز هم شأن و شخصیت خاصی برایشان قائل است. امیر روزی تصمیم گرفت ابتدا نیازهای خودش را برطرف کند.

امیر معلول است و نیازهایی دارد که برای هر آدم عادی بدیهی است اما برای اونه، پس فکرش را کار انداخت و وقتی دید غذا خوردن برای معلولانی هم جنس او بسیار دشوار است؛ یک قاشق الکترونیکی اختراع کرد تا بتواند به معلولین غذا بدهد. امیر دوست داشت اختراعاتش را ثبت کند. پس روی چیزهای بزرگتری دست گذاشت و دلش خواست چیزی بسازد که نیاز همه مردم باشد. دومین اختراع امیر «قفل هوشمند» است. قفلی که هیچ دزدی را راه نمی دهد.

امیر از این اختراعش بسیار خوشحال است و با افتخار می‌گوید: «کشور آلمان که بهترین قفل‌های جهان را می‌سازد به خاطر این قفل برایم دعوتنامه فرستاد. ببینید دیگر چه کار کردم که آلمانی‌ها که خودشان در جهان بهترین هستند اختراعم را خواستند.» قفل امیر خاصیت‌های عجیب و غریبی دارد، او با هیجان خاصی نحوه کار قفل را توضیح می‌دهد: «این سیستم را می‌توان روی هر قفلی سوار کرد. اگر کلید مجاز وارد شود قفل باز می‌شود. اما اگر غیر مجاز باشد قفل دوم فعال می‌شود، بعد از سارق فیلمبرداری شده و با ۲۰ نفر تماس گرفته می‌شود و این درخواست غیرمجاز را مطرح می‌کند، بعد فیلم ثبت شده را به صاحبخانه می‌فرستد. قفل دوم هم به هیچ وجه باز نمی‌شود، حتی صاحبخانه نیز نمی‌تواند آن را باز کند و فقط شرکت سازنده باید بیاید و آن را باز کند.»

دوست نداشتم آلمانی‌ها از یک معلول مخترع ایرانی تجلیل کنند

امیر قفل هوشمند را خیلی دوست دارد، آنقدر که همین الان با یک اسپانسر هماهنگ شده تا مشابه این قفل را برای خودرو بسازند، اما وقتی می‌پرسم برای این قفل هوشمند جایزه هم گرفته می‌گوید: «جایزه؟! همان اول گفتند برو ۵۰۰ هزار تومان بیار تا برایت ثبتش کنیم.»

امیر از آلمان دعوتنامه داشته تا کلا خودش و خانواده‌اش به آنجا بروند؛

اما از طرفی عرق ملی‌اش نگذاشته برود، از سوی دیگر هم می‌ترسد برای کشورش بد تمام شود که آلمانی‌ها از یک معلول مخترع ایرانی تجلیل کنند. به همین خاطر قید خارج رفتن را زده و به اتاق ساده‌ای در یک سرای محله بسنده کرده است. از تمام اختراعاتی هم که انجام داده فقط یکی را خودش استفاده می‌کند: یک ماشین-موتور کوچک که کنار اتاقش پارک شده و امیر هر روز سوارش می‌شود و در خیابان‌ها تردد می‌کند. از چندماه پیش هم آقای حسینی (پشتیبان مالی) آمده و می‌خواهد با امیر در ساخت قفل هوشمند خودرو همراه شود و هزینه‌هایش را پرداخت کند وگرنه هیچ کدام از اختراعات امیر تولید انبوه نشده‌اند. برایم سوال می‌شود که امیر چطور با ناتوانی که دارد این اختراعات را انجام داده که او سریع جواب می‌دهد: سوار کردن قطعات و کارهای عملی را بیشتر با کمک پدرش انجام می‌دهد و امیر مغز متفکر ماجراست و تمام تحقیقات و طراحی‌ها را انجام می‌دهد. باور نکردنی است، اما برای امیر برنامه‌نویسی مثل آب خوردن است آنقدر که برای اطمینان مجبور می‌شوم سوال پیشش کنم، اما او با حوصله همه سؤالات را جواب می‌دهد و فقط می‌گوید: «من هر چیزی را که بخواهم اول مقدماتش را از کسی آموزش می‌بینم و بعد خودم می‌روم ته و تویش را در می‌آورم. من بیشتر وقتم پای کامپیوتر می‌گذرد و مدام در حال یاد گرفتن هستم.» از ۱۳۰ اختراع

امیر ۳۰ تاییش برای معلولین است از ماشینی که کنار در گذاشته تا کفش هوشمندی برای ناشنوایان که با سیستم وایبره آنها را از خطر آگاه می‌کند. امیر یک شمع هم اختراع کرده که به تقویت عضلات شکم بیماران CP کمک می‌کند تا بتوانند از طریق آن بهتر صحبت کنند.

از زینت المجالس شدن بدم می‌آید

دلم می‌خواهد پرونده اختراعات امیر را ببندم و بروم سراغ خودش، امیر آنقدر شخصیت جذابی دارد که آدم بخواهد بی خیال حرف زدن درباره اختراعاتش شود و به خودش برسد. پسری که ۱۳۰ اختراع دارد و مدام تلفنش برای دعوت شدن به این همایش و آن برنامه زنگ می‌خورد اما هنوز هیچ درآمدی ندارد و پدرش زندگی را می‌چرخاند. حتی تمام هزینه‌های امیر و خرج و مخارج کارهایش را پدرش به عهده دارد.

پدر امیر راننده سابق ماشین سنگین بوده و حالا بعد از سالها کارکردن یک بنگاه معاملات ماشین سنگین دارد. وقتی از امیر می‌پرسم که خانواده ات نمی‌گویند این ۱۳۰ اختراع چه سودی برایت داشته که ادامه می‌دهی؟ لحظه‌ای سکوت می‌کند و می‌گوید: «چرا گفته‌اند. گفته‌اند تو خیلی خوبی و آفرین که توانستی این کارها را انجام دهی اما این‌ها هیچ کدام برایت آب و نان نشده.»

وقتی از اوضاع مالی خانواده‌اش می‌پرسم مثال جالبی می‌زند:

«در این دنیا از میلیاردی و کارگر بررسی وضع مالیات چطور است. هردو می‌گویند خوب نیست. خانواده ما متوسط است و در تامین هزینه‌های اولیه مشکلی نداریم، اما هزینه‌های ثانویه مانند اختراعات من خوب تامینش خیلی سخت است»

امیر بارها به این مجلس و آن همایش رفته و کلی از او تقدیر و تشکر شده اما این زینت المجالس شدن گاهی خسته اش کرده طوریکه یکبار سیم کارتش را سوزانده که از دست این تماس‌ها خلاص شود. او می‌گوید: «تلفنم ۲۴ ساعته زنگ می‌خورد و مدام دعوت‌م می‌کنند. تازه نبودید این آخری در همایشی شرکت کرده که آنجا برای خودم کلی ابهت داشتم. اصلاً موضوع همایش خودم بودم. برایم کلی هم نبر زده بودند اما وقتی این همایش‌ها تمام می‌شود همه خداحافظی می‌کنند و نخود نخود هر که رودخانه خود و تا همایش بعدی سراغم را هم نمی‌گیرند. آنقدر با من تبلیغات شده و شعار داده‌اند که نگو، اما فقط حرف و فقط تبلیغات که پشتش چیزی نیست. یکبار خسته شدم و تلفنم را عوض کردم اما بعد از ۶ ماه دوباره پیدایم کردند با خودم گفتم حتما نتوانسته کسی جایم را بگیرد، ولس کن بگذار بروم حداقل ۴ نفر من را ببینند و به زندگی امیدوار شوند.» یکی از برنامه‌های روزانه امیر ملاقات با بچه‌هایی است که معلولیت‌های مشابه او دارند. بسیاری از خانواده‌ها، بچه‌هایشان را می‌آورند تا با دیدن او، امید به

زندگی پیدا کنند». امیر می‌گوید: «من بهشان می‌گویم ببین تو سر هرکسی را بخواهی شیره بمالی سرمن را نمی‌توانی، هرکسی هم که تو را درک نکند من تو را درک می‌کنم، پس تو نمی‌توانی دورم بزنی چون بسیاری از آنها معلولیت را سپر بلا می‌کنند که پشتش هرکاری می‌خواهند انجام دهند.» خیلی‌هایشان با حرف‌های امیر سربه راه شدند اما بالاخره بعضی هم نشدند.

دل‌م می‌خواهد بهشتی شوم

به قول خودش با خدا خیلی رفیق است و کلی هم قهر و آشتی باهم دارند، اما هیچ وقت سر خدا به خاطر معلول بودنش غر نمی‌زند، چون فکر می‌کند خودش این موضوع را خواسته است و خدا از هر چیزی مبری است. می‌گوید: «اگر معلول نبودم الان سرکوجه علاف ایستاده بودم یا اینکه یک آدم سالم معمولی معمولی می‌شدم، اما همین معلول شدن باعث شده که احساس نیاز کنم و همین نیاز برای ساختن وسایل مورد نیازم تشویقم کند تا اینکه تبدیل به یک مخترع شوم.»

امیر همه چیز را به این خوبی تحلیل می‌کند. با همین چیزهاست که وقتی می‌گویم خواسته‌ای از کسی نداری می‌خندد و می‌گوید: از مردم و مسئولین خواسته‌ای ندارم و برایمان یک داستان جالب تعریف می‌کند:

یک روز پادشاهی کسی را زندانی می‌کند. شب که می‌خواهد یکپو از خواب می‌پرد و می‌رود زندانی را از زندان آزاد می‌کند. وقتی آزاد کرد از زندانی می‌پرسد از من چیزی نمی‌خواهی؟ و زندانی جواب می‌دهد: بی انصافی است که از تو چیزی بخواهم، وقتی خدایم نصفه شب تو را برای آزادی من از خواب بیدار کرد. من هم همه چیز را از خدا می‌خواهم. آدمها وسیله‌اند اما فقط می‌خواهم خدا کمکم کند تا آدم مهمی شوم. از ۷ سالگی دعا کرده‌ام کمکم کند بهشتی شوم. من بهترین طبقه بهشتش را می‌خواهم پس کمک کند که بتوانم به آن برسم.»

امیر خیلی خوب حرف می‌زند، حتی اگر مجبور شویم برای فهمیدن حرف‌هایش چندبار از او بخواهیم تکرار کند. او سعی می‌کند برای ادای کلماتش بیشتر تلاش کند. وقتی با ماشین عجیبش همراهی‌مان می‌کند می‌گوید: اینجا پست دهن پرکنی دارم که فقط اسم است. اما امیر واقعا بیکار است بی‌هیچ و شغل و درآمدی با کلی اختراع ریز و درشت که هیچ کدام برایش چیزی به همراه نداشته است. امیر دوست دارد از خدا، از خانواده‌اش، از آقای حسینی که پشتیبان مالی‌اش شده، و از تمام کسانی که برایش زحمت کشیده‌اند تشکر کند؛ بعد هم فرمان ماشینش را می‌پچد و دوباره سمت اتاقش می‌رود.